

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عن علي بن الحسين عليه السلام قال:

﴿لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بَسَفَكَ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ﴾

الكافي، جلد ۱، صفحه ۳۵

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی،
وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

آشنایی با اقسام تعدیه

شناسنامه مطلب	
e-s-1	کد مطلب
صرف/تعدیه	موضوع
نحو/معانی حروف جر	موضوع مرتبط
علمی/ادبیات عربی/صرف/تحقیقی پژوهشی/دانش صرف/تبیین	رده
تعدیه، لزوم، مفعول به، افعال قلوب، افعال تصییر، باب أعطی، معانی حروف جر	برچسب
	توضیحات

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی نمو

nomov.ir

• **تعدیه بالمعنی الاعم** (شامل تعدیه بالمعنی بالأخص و تعدیه باواسطه)

تعریف تعدیه باواسطه: هر مجرور به حرف جری که حرف جرش متعلق به فعل یا شبه فعلی باشد مفعول آن فعل خواهد بود.

مثلاً در سرت من البصرة الى الكوفة می‌گوییم بصره و کوفه مفعول‌های باواسطه سرت هستند. یعنی سیر با بصره و کوفه نوعی ارتباط معنایی دارد و این نوع همان مدلول حروف من و إلی است یعنی ابتدای سیر متعلق به بصره است و انتهای سیر متعلق به کوفه است.

نکته: وقتی می‌گوییم فعلی لازم است یعنی مفعول بی‌واسطه ندارد وگرنه همه افعال می‌توانند مفعول باواسطه داشته باشند (تعدیه بالمعنی الاعم داشته باشد)

• **تعدیه بالمعنی بالأخص:**

تعریف: برخی افعال در مفهوم به مفعول به نیاز دارند که در فارسی غالباً با «چه کسی را» و «چه چیزی را» می‌شناسیم. می‌گوییم اکل چه چیزی را خورد؟ ضرب چه کسی را زد؟ این فعل‌ها مفعول بی‌واسطه برمی‌دارند لذا به آن‌ها می‌گوییم فعل متعدی.

این‌ها یا تک مفعولی‌اند یا دو مفعولی و یا سه مفعولی.

➤ سه مفعولی‌ها کاملاً محدود و مشخص‌اند.

➤ دو مفعولی‌ها، سه خانواده‌اند:

۱. افعال قلوب:

گاهی اوقات در مفعولشان اسناد تامی است. (اعم از نسبت هوهویت که مدلول جمله اسمیه است یا نسبت صدوریه که مدلول جمله فعلیه است. فرض دوم زمانی است که فعل معلق شود.)

افعال قلوب اگر تعلیق نشوند با توجه به اینکه اسناد لفظ معادل در زبان عربی ندارد و آنچه دال بر اسناد است یعنی هیأت جمله اسمیه لفظ نیست این‌ها اعراب نصب را که برای مفعول به است به طرفین

می‌دهند یعنی به مسند به و مسندالیه. به این افعال، افعال قلوب گفته می‌شود و مسندالیه مفعول به اول و مسند به مفعول به دوم می‌شود یعنی اینکه بین مفعول‌ها هوهویت وجود داشته حالا افعال قلوب آمده‌اند و قیدی هستند برای هوهویت. قیدشان نیز عبارت است از یقین، گمان و شک و خیال و این‌ها.

۲. افعال تصییر:

گاهی هوهویت بین مفعول‌های فعل وجود ندارد ولی این افعال آمده‌اند و هوهویت را ایجاد کرده‌اند یعنی این خبر به وسیله این افعال حمل می‌شود بر این مبتدا و این‌همانی بینشان ایجاد می‌گردد. به این افعال، افعال تصییر می‌گویند صیّرت زیدا فاضلا کاری کردم زید فاضل بشود. کاری کردم بشود گفت زید فاضل اما قبل از کار من نمی‌شد گفت زید فاضل.

۳. باب اعطا یا باب کسا:

بین دو تا مفعول آن‌ها اصلاً رابطه هوهویت نمی‌شود ایجاد کرد.

انحاء تعدیه بالمعنی بالأخص:

می‌گوییم فعل لازم مثلاً می‌رود باب افعال متعدی می‌شود این تعدیه بالمعنی بالأخص منظورمان است یا می‌رود باب تفعیل متعدی می‌شود این تعدیه بالمعنی بالأخص منظورمان است یعنی مفعول به بی‌واسطه برمی‌دارد یا بعضی از افعال تک مفعولی می‌روند باب افعال دو مفعولی می‌شوند اینجا تعدیه بالمعنی بالأخص منظورمان است و مفعول‌ها را بی‌واسطه برمی‌دارند.

استثنا «باء» و بعضی‌ها گفتند «باء» و «لام» از حروف جر جدای اینکه در غالب معانی‌شان این تعدیه بالمعنی الاعم را دارند گاهی اوقات می‌گوییم تعدیه بالمعنی بالأخص دارند یعنی هیچ معنایی به‌جز متعدی کردن فعل لازم ندارند همین است که مفعول می‌آورند بر سر فعل لازم هیچ معنای دیگری به‌جز تعدیه ندارند یعنی دقیقاً همان کاری را می‌کنند که هیأت باب افعال می‌کند یعنی کاری کردم که از زید ذهاب صادر شود

ذهبت بزید قشنگ می‌آید جای اذہبت زیداً را می‌گیرد اما دیگر حروف یا دیگر معانی «باء» که معنای دیگری مثل مصاحبت دارند تعدیه بالمعنی الاعم به حساب می‌آیند یعنی همین ذہبت بزید اگر معنا بدهد رفتم همراه زید رفتن را به زید مرتبط می‌کند به یک قیدی آن‌هم قید همراه بودن است که رفتن با زید یک ارتباطی داشت که عبارت بود از

همراه بودن . رفتن با زید یک ارتباط این‌چنینی دارد ، همراه بودن . اینجا فقط بحث تعدیه نیست که ذهاب را به زید گره می‌دهد یک چیزی علاوه بر گره هست و گره خاصی می‌دهد یعنی مصاحبت و همراهی .

نکته‌ها:

بسا در تعبیر از عناوین دسته‌بندی افعال دو مفعولی؛ به مجموع گروه دوم و سوم باب اعطا می‌گویند .

* برخی از افعال هم متعدی استعمال می‌شوند هم لازم؛ مانند:

وفر: زیاد شد وفر: زیاد کرد

یا هم تک مفعولی استعمال می‌شوند هم دو مفعولی؛ مانند:

زاد زیداً الدرهم: زید درهم افزود یعنی درهمش زیاد شد .

زدت زیداً الدرهم: کاری کردم با زید که درهم بر مال و دارایی او افزوده شود . این یک درهم را نداشت فاقدش بود و من او را واجد درهم کردم .

* گاهی اوقات مفعول افعال متعدی را حذف می‌کنند یعنی مفعول دارد ولی در لفظ ذکرش نمی‌کنند و این اغراضی دارد مثلاً می‌خواهند کسی نفهمد یا می‌خواهند طرف را سر کار بگذارند ، یا می‌خواهند بگویند آن مفعول از بس اسمش مشمئزکننده است من نمی‌خواهم به زبان بیاورم یا می‌خواهد بگوید مفعول از بس اسمش باعظمت است که اصلاً در دهان من نمی‌گنجد اسم آن بزرگ را در زبان و دهان خودم جاری کنم و به خاطر امثال این اغراض مفعول را حذف می‌کنند این افعال، افعال متعدی‌اند که مفعولشان محذوف است .

حتی گاهی اوقات مفعول را حذف می‌کنند تا بگویند شما هر مفعولی می‌خواهی بگیری بگیر خودت هر مفعولی به ذهنت می‌رسد اینجا فرض کنی ، فرض کن برای اینکه مخاطب بتواند یک دایره گسترده‌ای از مصادیق را مفعول این فعل در نظر بگیرد . این افعال لازم نیستند، متعدی‌اند اگرچه ذوق نحات اقتضا می‌کند لفظ محذوفی در نظر بگیرند که همه مصادیق ممکنه در معنای آن لفظ بگنجد، فتأمل .

اما گاهی اوقات مفعول را حذف می‌کنند نه به این وجه که هست و حذف می‌کنند بلکه اصلاً مفعول نیست یعنی فعل را طوری در نظر می‌گیرند که ما با اصل ثبوت این حدث برای فاعلش کار داریم و اصلاً مفعولش برای ما مهم نیست و مفعول را بگذاریم کنار؛ مثلاً من می‌بینم به این معنا که من بینا هستم .

توضیح سه حالت اینکه گاهی اوقات می‌گویید من می‌بینم یک کس خاصی را در نظر دارید ولی نمی‌خواهید بگویید چه را می‌بینم مثلاً بگذار طرف التماس کند که به او بگوییم چه می‌بینم. یک بار می‌گویی من می‌بینم تا مخاطب هر چیزی که احتمالی می‌تواند بدهد که من آن را می‌بینم احتمال بدهد. اما یک بار می‌گویی من می‌بینم یعنی این که من بینام نابینا نیستم در مقابل نابینا بودن. اینجا اصلاً هیچ مفعولی وجود ندارد فقط می‌خواهی اصل حدث دیدن را برای خود اثبات کنی. البته این حدث دیدن در تحقق خارجی مفعول دارد ولی شما کار ندارید می‌خواهید در عالم مفهوم لفظ، اصل این حدث دیدن را برای فاعل اثبات کنید این حالت دیگر فعل متعدی نیست.

در مثال يأكل ، يأكل مفعول دارد ولی وقتی شما می‌گویید يأكل یعنی می‌خواهید بگویید فاعل اهل خوردن بوده ، ملائکه نبوده که صفت اکل برای او جاری نشود بلکه بشری بوده که صفت اکل به او اسناد داده می‌شود و ما مفعول را اصلاً گذاشتیم کنار درحالی که قطعاً مفعولی داشته در خارج یک چیزی بوده که می‌خورده است اما ما اصلاً با آن کار نداریم. چه را می‌خواهیم اثبات کنیم در مفهوم لفظ؟ اینکه وی صفت اکل را داشته در مقابل مثل ملائکه بودن و اکل نداشتن و بشر نبودن. این معنا را اگر بخواهیم بر لفظ بار کنیم می‌شود لازم.